

واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی در گویش بهبهانی

سلمان باقرخانی (کارشناس بازنشسته کشاورزی)

۱. مقدمه

۱.۱. موقعیت جغرافیایی و طبیعی شهرستان بهبهان

شهرستان بهبهان در جنوب شرقی استان خوزستان با وسعت ۳۷۱۵ کیلومتر مربع در عرض جغرافیایی ۳۰°/۳۰ شمالی و طول جغرافیایی ۵۰°/۱۴ شرقی در ارتفاع ۳۱۴ متری از سطح دریای آزاد قرار دارد. میانگین بارندگی سالانه آن ۳۵۴ میلی‌متر و رطوبت حداکثری آن ۶۶٪ و دمای حداکثری آن ۵۰/۲ درجه سانتی‌گراد است. از نظر اقلیمی و پوشش گیاهی، بیابانی، گرم و خشک با حداکثر زمان بی‌بارشی و خشکی ۲۱۶ روزه است (وبگاه گردشگری خوزستان).

۲.۱. قدمت و سابقه تاریخی شهرستان بهبهان

در سایه غروب و غیبت شهر باستانی ارجان در سرحد فارس قدیم و خوزستان از عرصه جغرافیایی ایران در اثر جنگ‌های داخلی بین شاهزادگان آل بویه (دیلمان) و همچنین یورش پی‌درپی و نابخرادانه پیروان فرقه اسماعیلیه به ارجان همراه با زلزله بُنیان‌کن و ویران‌کننده سال ۴۷۹ هجری در آن شهر که باعث خرابی و دفن شدن بیش از نیمی از مردم شهر در زیر آوار شد، باقی‌مانده مردم برای ادامه حیات مجبور به مهاجرت به محلی به نام کوشک‌دشت

برای سکونت شدند که بعدها بهبهان نامیده شد (نک: ناصر خسرو، سفرنامه؛ مستوفی، نزهة القلوب؛ حسینی فسایی، فارسنامه؛ اقتداری، ۱۳۷۵). وقایع‌نگار محمد اشرف‌الدینی مظفر بنیان‌گذار آل مظفر در لشکرکشی او در تاریخ ۷۵۷ هجری از بهبهان به‌عنوان شهر یاد می‌کند، به‌غیر از این، تاریخ‌نویسان دیگر از جمله تیموریان، ترکان، محمود افغان، نادرشاه افشار و کریم‌خان زند به بهبهان یاد کرده‌اند (باور ۱۳۹۲؛ اقتداری ۱۳۷۵).

۳.۱. ضرورت تحقیق و جمع‌آوری واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی

شهرستان بهبهان به‌دلیل دارا بودن زمین‌های حاصلخیز و آب فراوان از قدیم‌الایام تا زمان اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ محل زندگی مردمی بوده‌است که قریب به اتفاق آنها به شغل کشاورزی و دامپروری مشغول بودند (حائری ۱۳۹۵). رواج فرهنگ جدید و تغییر شیوه زندگی به اضافه ورود ماشین‌آلات به زمین کشاورزی سبب رو به فراموشی گذاشتن شیوه قدیم تولید زراعی و واژه‌های مربوط به آن و حتی جایگزین شدن فارسی به جای گویش محلی شده‌است. از این‌رو، ثبت و ضبط این واژه‌های مربوط به کشاورزی می‌تواند تلاشی در جهت حفظ گویش محلی این ناحیه به‌شمار آید.

۴.۱. روش جمع‌آوری و ثبت واژه‌ها

از آنجاکه نگارنده خود بزرگ‌شده محیط کشاورزی و فارغ‌التحصیل در این رشته و مشغول به کار در میان کشاورزان منطقه بوده‌است، ضرورت شغلی در به‌کارگیری این واژه‌ها و اصطلاحات او را بر آن داشت تا با مراجعه به کشاورزان سالمند و در صورت لزوم مراجعه به کتاب‌های مرجع به جمع‌آوری این واژه‌ها اهتمام ورزد.

۲. واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی در بهبهانی

۱.۲. اوزان در گویش بهبهانی با کاربرد در محیط کشاورزی

/daxsir/: معادل ۱۶۵۰۰ گرم.

/donim/: معادل ۵۱۵/۶ گرم.

/dosir/: معادل ۴۱۲۴/۸ گرم.

/hâmbër-sëqâz/: معادل ۶۲/۲۵ گرم.

/meney/: معادل ۶۶۰۰۰ گرم.

/neme/: معادل ۳۳۰۰۰ گرم.

/nesbeki/: معادل ۱۲ گرم.

/nim-mazenim/: معادل ۲۵۷/۵ گرم.

/paštir/: معادل ۸۲۵۰ گرم.

/peynâr/: معادل ۱۰۳۱ گرم.

/së-daxsir/: معادل ۴۹۵۰۰ گرم.

/së-dosir/: معادل ۱۲۳۷۵ گرم.

/së-nesbeki/: معادل ۳۷/۵ گرم.

/së-peynâr/: معادل ۳۰۹۳/۶ گرم.

/së-paštir/: معادل ۲۴۷۵۰ گرم.

در سطح زیر کشت هر من ۶۶ کیلوگرم بهبهان معادل بذریاش ۶۰۰۰ مترمربع زمین آبی و ۱۰۰۰۰ مترمربع زمین دیم محاسبه می‌گردد (نک: واحدهای محلی وزن و سطح در ایران).

۲.۲. واحدهای زراعی و واژه‌های وابسته

/arbâb/: صاحب یا مالک زمین زراعی که ممکن است گاهی چند منطقه زراعی، خواه دیم یا آبی یا هر دو با هم، را مالک باشد.

/bâzyâr/: کشاورزی که فقط نیروی کار را دارد و برای مقداری پول و مقداری جنس برای مدت یک سال برای صاحبان مزارع کار می‌کند.

/bene-keš/: کسی که غلات دروشده را با بنه (وسیله‌ای توری شکل) از سر زمین به خرمن‌زار حمل می‌کند.

/bone/: از تجمع چندین کُته در یک منطقه زراعی به وجود می‌آید.

/dâš-bân/: یک یا چند نفر که از اول شروع زراعت تا موقع درو مسئولیت نگهداری از منطقه کشت شده را برعهده دارند.

/dehdâr/: کشاورز خیره و اداره‌کننده درکار زراعی را گویند.

/derkâr/: هر درکار از تجمع ۴ واحد خیش برای انجام کار مشترک زراعی ظرف یک سال تشکیل می‌شود که زیر نظر یکی از کشاورزان ماهر به نام دهدار اداره می‌شود.

/ejâre-kâr/: گاوبند یا کسی که زمین مالک را در برابر وجه نقد یا خیشی برای مدت یک سال اجاره کرده است.

/gâgamo/: جوان یا پرمردی که در موقع انجام کارهای عمومی زراعت مسئول نگهداری از حیوانات کشاورزان است.

/jexu-pâ/: نگهبان خرمن از اول درو تا زمان خرمن‌کوبی.

/kote/: از تجمع ۴ درکار (۱۶ خیش) در یک منطقه زراعی تشکیل می‌شود.

/mezâre/: کشاورز دارای همه عوامل تولید به جز زمین زراعتی.

/memâr/: فردی است خیره که خود هم دارای یک یا چند خیش زراعی است. او به‌عنوان نماینده مالک در امور عملی زراعت مثل لای‌روبی نهر و قنات، تقسیم زمین بین کشاورزان، رفع اختلاف بین کشاورزان و تخمین میزان محصول برداشت‌شده قبل از تقسیم برای تعیین سهم کشاورزان و مالک نقش دارد. این شغل معمولاً ارثی است و از پدر به پسر می‌رسد مگر اینکه مالک نخواهد.

/mozir/: کارگر کشاورزی که در مقابل وجه نقدی و گاهی جنسی در فصول معینی مثل فصل درو برای مزارع کار می‌کند.

/pâčâr/: کسی که در مقابل وجه جنسی برای مدت یک سال زراعی مسئول خبررسانی برای کارهای عمومی کشاورزی به کلیه کشاورزان بوده است.

/serkâr/: نماینده و مباشر مالک در کلیه امور زراعی و حافظ منافع مالک در جمع‌آوری سهم مالکانه و حدود ملک او است. همچنین، مسئولیت انجام کارهای اداری مالک و کشاورزان از قبیل سربازی یا مراجعه به ادارات متفاوت را برعهده دارد.

/xiš/: مقدار زمینی را که در مدت یک سال به‌وسیله یک جفت حیوان کاری و یک کشاورز کاشته می‌شود همراه با زمین آیش سال بعد یک خیش می‌نامند.

/xoše-vučin/: افراد غیرکشاورز که بعد از برداشت محصول از زمین خوشه‌های به‌جامانده را جمع‌آوری می‌کنند.

۳.۲. ابزارهای مربوط به کشاورزی

/ârd-biz/: ابزاری مانند ریزه ولی کوچک‌تر از آن با توری ریزتر برای الک کردن و پاک کردن محصولات ریز مثل کُنجد و برزک.

/angile/: چهار گوشهٔ مشک که از پوست بُز ساخته شده‌است و برای بستن دسته و حمل آن استفاده می‌شود.

/bene/: توری بافته‌شده از موی بُز در ابعاد $۱/۵ \times ۱/۵$ متر با دو دستهٔ چوبی برای حمل غلات دروشده و کاه به خرمن یا انبار.

/bil-e pāččün-dâr/: بیل دست‌ساز با جای پا (پاچون) برای فشار بیشتر به بیل جهت انجام کارهای آبیاری و... .

/čarx-e kâr-qanâti/: چرخ چاه برای بالا آوردن گل و لای از چاه، معمولاً از چرخ چاه عادی بزرگ‌تر است.

/dâs-alaf-bur/: داسی آهنی با دستهٔ چوبی دنداندار که برای بریدن علف و قصیل به‌کار می‌رود.

/dâs-gala-bur/: داسی آهنی به‌شکل نیم‌دایره با دستهٔ چوبی و نوک تیز برای درو کردن غلات.

/dûz/: ریسمان بافته‌شده از موی بُز برای دوختن دهنهٔ جوال و... .

/eschal/: وسیلهٔ آهنی سه‌گوشی با غلافی در عقب جهت سوار شدن به نوک پایین خیش برای ایجاد شیار در زمین.

/jebenger/: وسیله‌ای چوبی مانند سه‌لو ولی با ۵-۷ شاخه برای باد دادن خرمن و جمع‌آوری کاه.

/jer-mašk/: طناب بافته‌شده از نوعی علف مُردابی برای ساختن دستهٔ مشک.

/jevâl/: کیسهٔ بافته‌شده از موی بُز جهت حمل غلات. عرض جوال ۶۰ سانتی‌متر و ارتفاع آن تا یک متر است.

/ji/: وسیله‌ای چوبی جهت انداختن بر گردن حیوان برای بستن دستهٔ خیش به آن.

/künârak/: پارچهٔ نرم و محکم چهارگوشی، حدود ۸۰×۸۰ سانتی‌متر، با دو دسته برای بستن به کمر کشاورز و پُر کردن آن با بذر در هنگام بذرپاشی.

/kiuru/: وسیلهٔ آهنی محدب به طول ۶۰ سانتی‌متر و عرض ۳۰ سانتی‌متر با دو حلقه در داخل برای نصب و کشیدن طناب.

/rize/: وسیله‌ای چوبی و دایره‌ای‌شکل به ارتفاع ۷ سانتی‌متر و قطر ۷۰ سانتی‌متر. توری کف آن از رودهٔ گوسفند ساخته می‌شود و برای جدا کردن محصولات از کلش و... به‌کار می‌رود.

/selo/: ابزاری چوبی، سه‌شاخه و دسته‌دار برای جابه‌جا کردن محصول دروشده در هنگام خرمن‌کوبی.

/šale/: وسیله‌ای است بافته‌شده از پشم گوسفند یا موی بُز برای حمل بار.

/tangâse/: تسمه‌ای بافته‌شده از پشم گوسفند که پهن‌تر از وریس است. این تسمه در هر دو سر متصل به

حلقه‌ای آهنی است و برای نگهداری و محکم کردن بار بر حیوان به‌کار می‌رود.
/veris/: تسمهٔ بافته‌شده از موی بُز به ضخامت ۱ سانتی‌متر و عرض ۵ سانتی‌متر. برای بارگیری وسایل و بستن آنها روی حیوان بارکش به‌کار می‌رود.
/xiš/: خیش.

/xur/: نوعی خورجین. کیسه‌ای دهن‌گشاد و بافته‌شده از پشم گوسفند به عرض ۸۰ سانتی‌متر و طول ۱۶۰ سانتی‌متر که برای حمل بار به‌کار می‌رود.

۴.۲. واژه‌ها و اصطلاحات ویژهٔ کاشت

۱.۴.۲. اصطلاحات قراردادی

نظر به اینکه تا شروع اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ رابطهٔ زارع و صاحب زمین برای مشخص کردن خراج و بهرهٔ مالکانه به یکی از روش‌های مزارعه، مقاسمه و مساحت انجام می‌شد، تعریف هر یک از آنها در زیر می‌آید.

مزارعه: قراردادی است برای مشخص کردن سهم زارع یا صاحب زمین از محصول در اول سال زراعی و قبل از شروع کشت (خسروی ۱۳۵۵).

مقاسمه: قراردادی است برای مشخص کردن سهم زارع یا صاحب زمین بعد از پاک شدن محصول و تقسیم آن به نسبت قرارداد.

مساحت: قراردادی است که مطابق با سطح زمین، سهم مالک به صورت نقدی یا جنسی از کشاورز دریافت می‌شود. حتی اگر محصول دچار خشک‌سالی و آفت شود.

مصافات: قرارداد به سه حالت بالا در مورد باغ و میوه‌های آن.

خَرس /xars/: تخمین میزان محصول از روی محصول خرمن‌شده در خرمن‌زار به‌وسیلهٔ یک یا چند نفر خبره با توافق با زارع برای معین شدن سهم مالک از آن. نیز تعیین میزان سردرختی درختان میوه قبل از چیده شدن میوه برای تعیین سهم مالک.

۲.۴.۲. واژه‌ها و اصطلاحات کاربردی در امر کاشت

/bogârâ/: عبور مسیر نهر از زیر جاده یا دره و مانند آن.

/çap-kardan/: (۱) تغییر مسیر آب نهرها یا خارج کردن آب مازاد از زمین زراعی؛ (۲) زیر و رو کردن کشت

سبز شده.

/dam-deru/: اول زمین کشت‌شده بغل جوی آب را می‌گویند.

/dast-ušan/: بذریاشی با دست در کشت شلتوک یا کشت مستقیم را گویند.

/eškenak/: رخنه یا سوراخ در **/pedam/** یا سد موجود در مسیر نهر را می‌گویند.

/gâgah/: مکانی است در وسط مزرعه اما بلندتر از سطح کشت مزرعه که برای استراحت و انبار کردن اسباب کشاورزان به کار می‌رود.

/gâhkâl/: زمین شخم‌خورده و مناسب برای کاشت.

/gehar/: زمین گود و آب‌گیر.

/geru-va-geru-keši/: جریمه نقدی برای کشاورزانی که در کار دسته‌جمعی شرکت نکرده‌اند. معمولاً این جریمه صرف خریدن حلوا یا قند و چای برای مصرف خوراک افراد مشغول به کار در روز بعد می‌شود.

/haqqâ/ یا **/pešk/**: قرعه‌کشی به طرق مختلف برای مشخص کردن زمین هر گروه و همچنین مشخص کردن نوبت آبیاری هر گروه.

/hoziüme-âb/: کشت آب از دیواره نهر یا سد نهر در موقع آبیاری.

/jü-buri/: کار گروهی برای پاک کردن نهرهای اصلی آب منتهی به زمین زراعتی از هرگونه گل و لای و خاشاک را می‌گویند.

/ju-pošte/: زمینی کوچک برای کشت جالیز، خربوزه، هندوانه، خیار و ...

/kan-o-zan/: پُر و تُتک کردن شلتوک کشت‌شده را می‌گویند.

/korü-zeni/: به کرت‌بندی یا مرزبندی زمین بعد از کاشت گفته می‌شود.

/lây-rubi-qenât/: عمل پاک کردن گروهی همه کوره‌های قنات از گل و لای به وسیله کشاورزان. به این عمل **/nero kerdan/** هم می‌گویند.

/lefâf zedan/: بافتن علف‌های چیده‌شده سبز به هم به طول یک متر و ضخامت ۳۰ سانتی‌متر برای گذاشتن در **/saleh/**.

/mâxâr/: آبیاری زمین قبل از انجام شخم و کشت.

/melu/: به زمین پُر از آب برای کشت شلتوک می‌گویند.

/mir-ow/: میرآب، مسئول تقسیم آب که در قدیم از طرف مالک تعیین می‌شد ولی حقوق او با کشاورزان بود. در قدیم این شغل دائمی و گاهی ارثی بود.

/pâ-deru/: آخر زمین کشت‌شده فاصله‌دار با جوی آب را می‌گویند.

- /pedam/**: سدی است در مسیر نهر برای هدایت آب نهر به زمین کشاورزی.
- /pextâr/**: چیدن و جمع‌آوری علف هرز مزرعه غلات را پختار می‌گویند (= وچین کردن).
- /pas-kâl : piš-kâl/**: کشت قبل و بعد از زمان معمول کشت (کشت بی‌موقع) را می‌گویند.
- /pošte/**: زمین بلند و غیر آب‌گیر.
- /saleh zedan/**: یعنی بافتن شاخ و برگ تازه بید جهت ساختن دیواره‌ای در مقابل آب برای تغییر مسیر آب از رودخانه به نهر یا قنات.
- /ser-ow raftan/**: به آبیاری زمین زراعی گفته می‌شود.
- /ser-ow üvun/**: به روانه کردن آب رودخانه در قنات یا نهر اصلی منشعب از رودخانه گفته می‌شود. این عمل در دو نوبت، یکی قبل از شروع پاییز و دیگری در پایان فصل بارندگی معمولاً اواخر زمستان انجام می‌گیرد.
- /sevâre bastan/**: بالا بردن سطح نهر برای آبیاری زمین‌های بلندتر از نهر.
- /seyru/**: طول زمین کشت‌شده برای آبیاری را سیرو گویند.
- /šol-berenj/**: آماده‌سازی زمین کشت شلتوک را می‌گویند. این عمل شامل شخم و تسطیح در آب قبل از بذرپاشی است.
- /šol-kâl/**: کشت و شخم در زمین خیس و تر (کشت بد) را می‌گویند.
- /taxte kerdan/**: تعیین طول و عرض کشت با ایجاد مرز جهت آبیاری زمین را می‌گویند.
- /xaš/**: زمین آبیاری‌شده و آماده کشت.
- /xiš/**: به عمل کاشت خیش گفته می‌شود. خیش شامل بذرپاشی، کوددهی، شخم و زیرخاک کردن بذر است.
- /zemi-bahri/**: پیمایش زمین زراعی جهت تقسیم آن بین کشاورزان با طناب یا نی بلند.

۳.۴.۲. واژه‌ها و اصطلاحات درو

- /alu/**: به غلات دروشده قبل از خُرد کردن گویند.
- /bâfe/**: به مقداری از غلات دروشده که در یک بغل جا می‌گیرد.
- /boro/**: غلات آماده درو را برو گویند.
- /čap-râs/**: حرکت دست راست دروگر هنگام انجام درو.
- /jillom/**: درو کردن را جیلوم گویند.

- /külu/**: به کُلش غلات قبل از خُرد شدن گویند.
/külu/: زمین بعد از درو که باقی مانده کُلش در آن مانده باشد.
/mât/: قطعه زمین در نظر گرفته شده برای درو را می گویند.
/mir-e mât/: کسی که سمت راست **/mât/** مشغول به درو کردن می شود؛ فرد خیره گروه.
/mir-külu/: کسی که سمت چپ **/mât/** مشغول درو می شود. این شخص کم تجربه تر از دیگران است.
/pas-pâ/: به چرای گله گوسفند بعد از برداشت محصول دروشده گویند.
/šap-o-šap-bari/: شپ به هر قسمت از سهمی که به هر نفر برای درو می رسد گفته می شود. معمولاً در هنگام اختلاف در انجام درو بین افراد گروه، این عمل انجام می شود.
/tâlle/: به خرمن غلات قبل از خُرد کردن گویند.
/xu-kerde/: به خوابیدن غله در زمان رسیدن و خشک شدن به وسیله باد گفته می شود.
/xuše-čini/: به جمع آوری خوشه‌های به جامانده از درو گفته می شود.

۴.۴.۲. واژه‌ها و اصطلاحات خرمن کوبی

- /bâd-čap/**: باد مخالف در هنگام پاک کردن خرمن.
/bâd dâdan/: باد دادن. این عمل به منظور جدا کردن گاه از دانه انجام می گیرد.
/bâd-morâd/: باد موافق در هنگام پاک کردن خرمن.
/fexu/: خرمن غلات دروشده قبل از خرد کردن
/fexu-zâr/: محل خرمن، هر منطقه زراعی مکان ثابت و مشخصی برای این کار دارد.
/kâpo/: خرمن گاه را می گویند.
/kepar/: کپر یا سایه بان کنار خرمن را می گویند.
/kiyal/: تقسیم محصول پاک شده را می گویند.
/koll/: غلات جدا شده از گاه را می گویند.
/kuzeri/: کُلش خرد نشده یا خوشه غلات خرد نشده بعد از خرمن کوبی را گویند.
/mur kerdan/: مهر کردن. علامت گذاری کُل محصول پاک شده غلات را گویند.
/oxü/: خرد کردن غلات دروشده.
/pâčal/: شاخه کلفت و محکمی است که در ساخت کپر به کار می رود.
/parz/: دیواری است از شاخه درختان برای جلوگیری از هدر رفتن گاه در هنگام باد دادن آن.

/ri rextan/: پهن کردن غلات زیر پای حیوانات جهت خرم‌ن‌کوبی.
/rize zadan/: پاک و یک‌دست کردن غله جداشده از کاه با عمل ریزه زدن.
/sardüva/: محلی گود در کنار کپر برای ذخیره آب مصرفی کشاورزان در هنگام خرم‌ن‌کوبی.
/teri bastan/: ردیف کردن حیوانات در کنار یکدیگر برای خرم‌ن‌کوبی.
/xaras/: شاخه‌هایی که برای پوشاندن سقف کپر استفاده می‌شود.
/xorde-oxü/: بعد از خرم‌ن‌کوبی، محصول یک بار زیر و رو شده و دوباره به‌وسیله حیوانات خرد و کوبیده می‌شود.

۵.۴.۲. واژه‌ها و اصطلاحات باغداری

/bu dâdan/: نهادن دانه گرده نر در میان گل ماده جهت انجام عمل تلقیح.
/deha/: خار و تیغ شاخه درخت خرما.
/demilak/: پاجوش درخت خرما.
/doulak/: غلاف و پوشش گل درخت خرما یا ماده.
/golhe/: میوه رسیده خرما و...
/kangi/: میوه آفت‌زده و خشک‌شده خرما.
/mü/: به نخل یا درخت خرما گفته می‌شود.
/mumuhak/: جوانه روئیده از هسته خرما.
/pange/: به خوشه درخت خرما یا انگور گفته می‌شود.
/pifâ/ (۱) میوه آفت‌زده و خرما یا بادکرده و غیر خوراکی را می‌گویند. (۲) مغز نرم و خوراکی داخل تنه و ریشه درخت خرما.
/piš/: به شاخه درخت خرما گفته می‌شود.
/rez/: به درخت انگور گفته می‌شود.
/tâpâll/: تنه درخت خرما.
/xârak/: به میوه نارس ولی قابل خوردن درخت خرما گفته می‌شود.

۶.۴.۲. واژه‌ها و اصطلاحات متفرقه در امور کشاورزی

/âsak/: آسیاب سنگی و دستی کوچک برای خرد کردن گندم، باقلا و...
/âvâre/: زمین کاشته‌شده آماده آبیاری.

- /baj/**: زمین دیم.
- /bäleng/**: خیار سبز.
- /barm/**: مکانی گرد و گود در مسیر رودخانه، محل جمع‌شدن آب.
- /bazrak/**: بزرک، نوعی دانه روغنی که قبلاً در بهبهان کشت می‌شد.
- /bellal/**: خوشه نارس گندم که معمولاً در آتش پرشته و بعد پاک و خورده می‌شود.
- /bexus/**: زمین دیم.
- /buride/**: علفه به‌جامانده از خوراک حیوانات که به هم تنیده می‌شود و خشک آن در زمستان به حیوان داده می‌شود.
- /čârvâ/**: حیوان باربر.
- /čükuzo/**: خوردن چوب، کنایه از بی‌حاصلی و خشک‌سالی و نبودن محصول.
- /čüvvi/**: محصولی که با آب چاه عمل آورده شود.
- /dastanbu/**: خربوزه کوچک و خوش‌بو.
- /düg/**: خربوزه سبز و نارس.
- /dukele/**: گندم، جو، باقلای خردشده به‌وسیله آسک.
- /gâče/**: مسیر شیب‌دار رفت و برگشت حیوان در موقع کشیدن آب از چاه.
- /gârâ/**: کار بدون مزد کشاورز برای مالک که معمولاً یک تا چند روز طول می‌کشد. از جمله این کارهاست اندود کردن انبار غله و... .
- /gelâl/**: زمین سفت غیرقابل شخم.
- /gonjed-berušan/**: گنجد رسیده که روی پارچه یا نایلون از غلاف کنجد جدا شود.
- /jedâvel/**: زمین آبی.
- /jeve/**: وسیله‌ای سنگی یا چوبی و استوانه‌ای شکل برای کوبیدن شلتوک یا دیگر غلات و پوست کندن آنها.
- /haqq-e riše/** یا **/nesaq/**: حق کشت برای کشاورزی که روی زمین دیگری کار کرده‌است.
- /kadü/**: محل انبار کاه.
- /kerâxe/**: محفظه‌ای است کله‌قندی‌شکل که از شاخ و برگ بید ساخته می‌شود. این محفظه با پوششی از کاه‌گل اندود می‌شود و از آن برای انبار کردن غلات در مکان‌های غیرمسقف استفاده می‌کنند.
- /lâq/**: یک شاخه علف سبز یا خشک.

- /lete/**: بوتهٔ خربوزه، هندوانه و
- /mal/**: تراز کردن زمین و شلتوک‌کاری با آب.
- /malpune/**: خیار چنبر رسیده و زردشده.
- /mašâke/**: به کُلش بزرگ گفته می‌شود.
- /nahri/**: پوششی پشمی یا نمدی که کشاورزان در هنگام باران می‌پوشند.
- /nuderâr/**: زمین تازه آماده‌شده برای کشت.
- /pâryo/**: زمین آبی.
- /pašte/**: فاصلهٔ بین کوره و قنات.
- /püge/**: به کُلش شلتوک گفته می‌شود.
- /rene/**: خشک‌کاری، کاشتن زمینی که هنوز آبیاری نشده‌است.
- /roç/**: راهی که در اثر عبور زیاد حیوانات به‌وجود آمده‌است.
- /senduni/**: هندوانهٔ آفت‌زده و غیرقابل خوردن.
- /šamlâ/**: کاشت محدود در حدود یک هکتار برای افرادی خاص (فرزند مالک یا مباشر) در خارج زمین
مشاع کشاورزان. کشاورزان برای این کشت مزدی نمی‌گیرند.
- /šartu/**: هوای آفتابی.
- /šelal/**: چوب و ریشه‌هایی که در حاشیهٔ رودخانه‌ها جمع شده‌است و برای سوخت به‌کار می‌رود.
- /tekol/**: محفظه‌ای گلی برای انبار گندم یا جو با ابعاد ۶۰×۶۰ سانتی‌متر و ارتفاع حداکثر تا ۲ متر. این
محفظه معمولاً در اطاق و زیر سقف ساخته می‌شود.
- /titenu/**: محل چرخش آب در رودخانه که در اثر عبور آب از محل تنگ یا ریختن از ارتفاع به‌وجود
می‌آید.
- /vâkâri/**: دوباره کاشتن زمین کاشته‌شده‌ای که سبز نشده‌است.
- /xiyâr-garm/**: خربوزه.
- /xiyâr-sard/**: هندوانه.
- /xiyâr-terak/**: خیار چنبر.
- /xukerden/**: به حیوانی که قدرت خوردن را از دست می‌دهد می‌گویند.

منابع:

- اقتداری، احمد، ۱۳۷۵، خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، تهران.
باور، محمود، ۱۳۹۲، کهگیلویه و ایلات آن، شیراز.
حائری، محمدرضا، ۱۳۹۵، قنات در ایران، تهران.
حسینی فسایی، میرزا حسن، فارسنامه، به کوشش منصور فسایی، تهران، ۱۳۶۷.
خسروی، خسرو، ۱۳۵۵، نظام بهره‌برداری از زمین در ایران از ساسانیان تا سلجوقیان، تهران.
مستوفی قزوینی، حمداله، نزهة القلوب، تصحیح کای لسترنچ، تهران، ۱۳۴۷.
ناصر خسرو، سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش نادر وزین‌پور، تهران، ۱۳۶۲.
واحدهای محلی وزن و سطح در ایران، چاپ سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، ۱۳۵۳.
وبگاه گردشگری خوزستان

www.neyshekarestan.mihanblog.com





پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی